

تاریخ و فرهنگ و جریان‌های فکری و اعتقادی و اجتماعی ایران دوران‌های پیش از اسلام را معمولاً بیش از اندازه ساده و مختصر می‌گیرند، و حتی در دانشگاه‌ها نیز مسائل و موضوعات مربوط بدان غالباً به موضوعات زبانشناسی و اشاراتی به جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها و ذکر کلیاتی از مذهب آن دوران محدود و منحصر می‌شود، بی‌آنکه به دامنه گسترده روابط آن با شرق و غرب و اهمیت آن از لحاظ واسطه بودن میان جوامع و تمدن‌های بزرگ آن روزگار از هر سو، و به تأثیرات و تأثرات فکری و اعتقادی، دادوستدهای اقتصادی و فرهنگی، و سایر شئون و وجوه حیات تاریخی و اجتماعی، چنانکه شایسته است توجه شود.

ایران از دیرباز تا پایان سده‌های میانه مرکز و میانگاه جهان و حلقه واسطه و رابط میان شرق و غرب بوده و همه جریان‌های فکری و فرهنگی و دادوستدهای تجاری و آمدوشدهای قومی و اجتماعی میان این دو قطب تاریخی از این رهگذر می‌گذشته است. سرزمین‌های شرقی ایران و خراسان بزرگ در مجاورت تمدن کهن و پرتنوع هند و در فضای فکری و فرهنگی هندوئی و بودائی بوده، در غرب با یونان و روم روابط تجاری و نظامی و سیاسی و دادوستدهای گوناگون بسیار گسترده داشته است، و از این دادوستدها و فضاهای فرهنگی، هم بهره بسیار می‌گرفته و هم بدان بهره می‌بخشیده است. ما در اینجا تنها به یکی دو نمونه از انواع دادوستدهای علمی و فرهنگی میان این دو سوی جهان آن روزگار اشاره می‌کنیم:

همانطور که نجوم بابلی و یونانی از غرب ایران به مراکز علمی هندوستان رسید و چگونگی این علم را در آنجا دگرگون کرد، ارقام و اعداد هندی و علامت و مفهوم و کارکرد صفر نیز از هند به نام ارقام هندی از مشرق این سرزمین به مغرب زمین رسید و موجب رشد و تکامل علوم ریاضی و طبیعی شد و در امور معاشی و محاسبات روزانه مردم کارگشا و مؤثر افتاد. تأثیرات معماری ایرانی در آثار باقی‌مانده از دوران سلطنت آشوکا (سده سوم پیش از میلاد) و در سنگنبشته‌های او در تکسیلا آشکار است، و در آثار کشف‌شده از زمان‌های پیش از او در این ناحیه نیز اینگونه تأثیرات را می‌توان دید. وجود سنگنبشته‌های آشوکا به زبان آرامی، که زبان رسمی و دیوانی هخامنشیان

نگاه گذرا به روابط فرهنگی ایران و یونان در دوران هخامنشیان

دکتر فتح‌الله مجتبائے

هم در کتب مقدس قوم یهود و هم در آثار ادبی و فلسفی یونانیان از اهمیتی که قانون در جامعه ایرانی داشته است، و نیز از قانون‌مداری نظام حکومتی ایران با تقدیر و تأکید سخن رفته است، چنانکه افلاطون نیز در کتاب نوامیس به تفصیل در این باره سخن گفته علت اصلی ضعف حکومت هخامنشی در دوره‌های بعد را رواج تجمل و خودکامگی و بی‌قانونی دانسته است.

کرد که از مناطق شرقی ایران، از سواحل رود سند و اطراف جزیره العرب تا دریای سرخ سفر کند و اوضاع جغرافیایی و چگونگی معیشتی مردم آن نواحی را به او گزارش دهد. کتاب منسوب به او به نام پریپلوس (*Periplus*) در دست است و از منابع اطلاع هرودوت و مورخان یونانی دیگر بوده است. گوناگونی و بسیاری این کیفیات، و جنبش و تحول در زمینه‌های مختلف، از آغاز دوران تاریخی، دست کم از اواخر عصر مادها تا پایان دوران ساسانی به مراتب بیش از آن بوده است که معمولاً تصور می‌شود. سنت تاریخ‌نگاری و ضبط وقایع در این سرزمین وجود مؤثر نداشته، و جز شماری سنگنبشته و سنگ‌نگاره، و تعدادی نوشته‌های دینی و الواح گلین، چیزی از آن روزگاران بر جای نمانده است. و اگر هم نوشته‌هایی از نوع سالنامه‌های درباری وجود داشته، در حمله اسکندر و رویدادهای دیگر از میان رفته است. بیشتر آگاهی‌های ما از اوضاع و احوال آن زمان بر اشارات و نوشته‌های پراکنده، و غالباً غرض‌آمیز تاریخ‌نگاران^۲ و سیاحان و مؤلفان غربی، از یونانی و رومی و سریانی و ارمنی، مبتنی است. ولی از همین مقدار اندکی که در ایران و بیرون از ایران تاکنون شناخته شده است می‌توان تصویری تاریک و روشن از احوال و کیفیاتی که یاد شد به دست آورد.

وقتی که از رابطه ایران با غرب سخن می‌گوییم، طبعاً بیشتر نظر به دورانی معطوف می‌شود که ایران به صورت یک قدرت یا عامل تاریخی ظاهر می‌شود و در برابر غرب قرار می‌گیرد — یعنی از آغاز عصر هخامنشی — در سده

ششم پیش از میلاد.^۳

دوران تاریخی ایران پیش از اسلام خود به چند دوره تقسیم می‌شود: دوره مادها، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان؛ و در طول این اعصار روابط با غرب همواره و به اشکال گوناگون برقرار بوده است. روشن است که گفت‌وگو درباره تمامی این ادوار و همه جوانب آن در یک گفتار کوتاه ممکن نیست. روابط تجاری در طول این مدت هزار و چند صدساله، روابط سیاسی و نظامی، جنگ‌ها و علل و آثار و نتایج آنها، رابطه با قوم یهود و تأثیرپذیری آنان از افکار ایرانی در دوران اسارت و پس از آن، تأثیر افکار ایرانی در یونان، علل و نتایج حمله اسکندر، تأثیرات حکومت سلوکیان در ایران و رواج فرهنگ هلنیستی در شرق و غرب ایران، روابط اشکانیان و ساسانیان

بود، و مشابهت طرز خطاب و شیوه بیان آنها با سنگنبشته‌های داریوش و خشایارشا^۱ نیز نشان می‌دهد که دامنه گسترش آداب و مراسم درباری ایران تا پنجاب و فراسوی رود سند رسیده بود و طبعاً اینگونه ارتباطات می‌توانست عامل بسیار مؤثری در انتقال عناصر فرهنگی میان شرق و غرب جهان آن روز باشد. از زمان کورش سواحل رود سند و بخش‌هایی از نواحی شمال غربی هند در قلمرو حکومت هخامنشی قرار گرفته و برخی از ساتراپی‌های مهم ایران در آن حدود بوده است. داریوش به شناخت اقوام و قبایلی که در قلمرو حکومت او بوده، و به احوال و عقاید و چگونگی زندگانی آنان توجه خاص داشته است و در اوائل سلطنت خود، اسکولاکس (*Escylax*)، دریانورد یونانی، را مأمور



با غرب و کشمکش‌های سیاسی و نظامی با رومیان در این دوران، گسترش مهرپرستی در روم و اثرات آن، گسترش مسیحیت در ایران و تأثیرات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی آن، رواج مانویت در غرب، همه اینها و بسیاری مطالب دیگر از این دست در ذیل موضوع روابط ایران با مغربزمین در دوران هخامنشیان و اشکانیان قرار می‌گیرد که هر یک از آنها می‌تواند در کتاب‌های جداگانه بررسی شود. در اینجا بناچار تنها به گوشه‌ای از این دورنمای پهناور و رنگارنگ نظری کوتاه افکنده می‌شود و به گفت‌وگویی گزارش‌گونه در کلیات بخشی از روابط فرهنگی ایران و یونان در عصر هخامنشی محدود می‌گردد. وارد شدن در جزئیات این بخش نیز خود در اینجا ممکن نیست.

آتیس‌تس، معاصر کسنوفون و شاگرد دیگر سقراط، و بنیانگذار دو مکتب رواقی و کلبی، نیز کورش را به عنوان نمونه کامل سخت‌کوشی و پایداری در برابر سختی‌های یاد کرده‌او را از این جهات با هرکول، پهلوان اسطوره‌ای یونان، برابر دانسته است. وی چند کتاب درباره اعمال و اخلاق کوروش نوشته بود، که در آنها در موارد بسیار به گفته‌های کسنوفون نظر داشته است.

در مقدمه این گفت‌وگو، باید به این نکته توجه داشت که نبود یا کمبود آثار مکتوب از آن روزگار به زبان‌های ایرانی دلیل بر آن نیست که در این سرزمین‌ها مردم اهل فکر و نظر نبوده و درباره جهان هستی و اوضاع معاشی خود اندیشه و بینش خاص نداشته‌اند. در همان زمان‌ها در دو سوی ایران از کسانی چون لائوتسه و کنفوسیوس در چین، بودا و مهویرا و مصنفان اوپانیشادها در هند، و نخستین متفکران و فیلسوفان یونانی خبر داریم. به هیچ روی نمی‌توان تصور کرد که در میان این تمدن‌های بزرگ بیابان خشک و بی‌حاصلی بوده است که گروهی بیابان‌گرد ستیزه‌جو در آن گاوداری و گله‌بانی می‌کرده‌اند. چنانکه گفته شد، در این ناحیه وسیع - از مرزهای چین تا سواحل دجله - سنت تاریخ‌نگاری و ضبط وقایع نبوده است و اخبار و روایات بیشتر به صورت شفاهی نقل می‌شده است، چنانکه هرودوت در تاریخ خود بارها درباره ایرانیان از این گونه روایات شفاهی بهره گرفته است. و تاریخ‌نگاری چون کتسیاس (Ctesias)، که قطعاتی از تاریخ او درباره ایران به جای مانده است، طبیب مخصوص اردشیر دوم بوده و هفده سال در دربار ایران زندگی کرده و طبعاً به آگاهی‌های قابل توجهی دست داشته است که متأسفانه امروز تنها بخش بسیار کوچکی از آن در اختیار است. با این همه، از بخش کوچکی از اوستای آن روزگار که امروز به دست ما رسیده است، و از تلخیصات و روایت‌هایی که از بخش‌های گم‌شده آن به زبان

پهلوی باقی مانده، از سنگنبشته‌ها، و نیز از اشارات پراکنده‌ای که مؤلفان رومی و یونانی به آراء و عقاید ایرانیان کرده‌اند، چنین برمی‌آید که در میان مغان و موبدان ایرانی افکار و نظریاتی وجود داشته است که بر نوعی جهان‌بینی خاص دلالت داشته و قابل نقل و اخذ و اقتباس بوده است.

علاوه بر این، وجود شخصیتی مانند کورش، بنیادگذار سلسله هخامنشی، و آگاهی‌هایی که از نوشته‌های بیگانگان درباره او و کارهای او داریم، نشان می‌دهد که در میان اقوام ایرانی نهادها و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی والا و استوار برقرار بوده است. کسنوفون (Xesnophon)، حکیم و مورخ مشهور یونانی و از نزدیکان و شاگردان سقراط، یکی از تألیفات مهم خود را به نام «فرهنگ کوروش» (Cyropaedia) به شرح رفتار و اخلاق کورش اختصاص داده و کورش را به صورت انسانی فرهیخته و نمونه کامل و سرمشق دادگری و خردمندی و جوانمردی تصویر کرده است. پیش از کسنوفون، هرودوت نیز در تاریخ خود، که بیش از هر چیز تاریخ ایران قدیم و بیان سازمان‌های دولتی و اجتماعی آن است، بارها از تدبیر و خردمندی کورش سخن گفته است. استوانه فرمان کورش پس از فتح بابل دایره آزادی مردم آن نواحی اکنون در دست است^۱، و فرمان او به رهایی و بازگشت یهودیانی که در بابل به اسارت به سر می‌بردند در کتاب عهد قدیم ثبت شده و هر دو از اسناد مهم تاریخ ملل جهان به شمار می‌روند. در کتاب مقدس یهود چندبار از قوانین مادها و

پارس‌ها «که تغییرناپذیر است»^۵ سخن رفته، و از کورش به عنوان «مسیح» و خداوند و سلطان جهان یاد شده است.^۶ قانون‌مداری ایرانیان در میان یونانیان نیز معروف و ستودنی بوده است. هروودت از اهمیت قانون در نزد این مردم و از نظارت حکومت بر دستگاه قضائی و داوری قضاوت سخن گفته (۲۵/۵)، و ایسوخولوس، درام‌نویس بزرگ در تراژدی «پارسیان» عدالت و قانون در عصر داریوش را به دژی استوار تشبیه کرده است (۸۵۸-۸۶۰).

اینها همه نشان می‌دهد که گفته‌های کسنوفون دربارهٔ بنیادگذار دودمان هخامنشی یکسر خیال‌پردازی و بی‌بنیاد نیست. آنتیستنس (Antisthenes)، معاصر کسنوفون و شاگرد دیگر سقراط و بنیانگذار دو مکتب رواقی و کلیبی، نیز کورش را به عنوان نمونهٔ کامل سخت‌کوشی و پایداری در برابر سختی‌ها یاد کرده و او را از این جهات با هرکول، پهلوان اسطوره‌ای یونان، برابر دانسته است.^۷ وی چند کتاب دربارهٔ اعمال و اخلاق کورش نوشته بود^۸، که در آنها در موارد بسیار به گفته‌های کسنوفون نظر داشته است.

در تراژدی «پارسیان» ایسوخولوس (Aeschylus) نیز، با آنکه اساس آن شرح شکست ایرانیان در جنگ با یونان است، و او خود در جنگ‌های مارتون و سالامیس شرکت داشته است، همه جا شکوه‌مندی چهره‌های ایرانی جلب نظر می‌کند، و شاعر یونانی با لحنی ستایش‌آمیز از خردمندی داریوش، دلیری سروران ایرانی، و از قوانین ایران «که چون دژ استوار بودند» (۸۶۰-۸۶۲)

سخن می‌گوید. وی در این تراژدی (۱۵۷) به روان اتوسا، همسر داریوش و مادر خشایارشا، درود می‌فرستد، و از قول او، ایران و یونان را دو خواهر از یک اصل و تبار می‌خواند (۱۸۷-۱۸۹).^۹ شایستهٔ توجه است که هم در کتب مقدس قوم یهود و هم در آثار ادبی و فلسفی یونانیان از اهمیتی که قانون در جامعهٔ ایرانی داشته است، و نیز از قانون‌مداری نظام حکومتی ایران با تقدیر و تأکید سخن رفته است،^{۱۰} چنانکه افلاطون نیز در کتاب نوامیس (۷-۶۹۵) به تفصیل در این باره سخن گفته، علت اصلی ضعف حکومت هخامنشی در دوره‌های بعد را رواج تجمل و خودکامگی و بی‌قانونی دانسته است.^{۱۱}

در سراسر این دوران میان هر دو کشور روابط گسترده برقرار بوده و هر دو طرف از احوال یکدیگر آگاهی کامل داشته‌اند. پس از شکست کرسوس، پادشاه لودییه به دست کورش، گروهی از یونانیانی که در خدمت کرسوس بودند با خود او به ایران آمدند^{۱۲} و در آنجا اقامت گزیدند. در سپاه هاریپاکوس در تسخیر ساردیس و شهرهای دیگری که در تصرف یونانیان بود، و نیز در سپاه کمبوجیه در تسخیر مصر، سربازان یونانی و سپاهیان ایرانی با هم و هم‌رزم بودند. در جنگ‌های سالامیس و ماراتون سربازان یونانی در سپاه خشایارشا به خدمت گرفته شده بودند، و کورش کوچک، برادر اردشیر دوم، در جنگ با برادر و لشکرکشی برای تصرف شوش چندین هزار سرباز یونانی استخدام کرده بود، که کسنوفون، مورخ مشهور، از سرکردگان آن سپاه بود و کتاب معروف و مهمی را در شرح این لشکرکشی و رویدادهای آن نوشته است که امروز در دست است. بسیاری از پزشکان و دانشمندان و کارشناسان یونانی، چون دموکدس (Democedes)، کتسیاس (Ctesias)، و تمیستوکلس (Themistocles)، سال‌ها در دربار شاهان هخامنشی مقیم بودند، و گروهی از حجاران و معماران و هنرمندان یونانی در ساختمان بناهای شوش و پاسارگاد به کار مشغول بوده‌اند. فرانسیس لگه در مقدمهٔ کتاب پیشروان و رقیبان مسیحیت گوید: «در

از بخش کوچکی از اوستای آن روزگار که امروز به دست ما رسیده است، و از تلخیصات و روایت‌هایی که از بخش‌های گم‌شدهٔ آن به زبان پهلوی باقی مانده، از سنگ‌نبشته‌ها، و نیز از اشارات پراکنده‌ای که مؤلفان رومی و یونانی به آراء و عقاید ایرانیان کرده‌اند، چنین برمی‌آید که در میان مغان و موبدان ایرانی افکار و نظریاتی وجود داشته است که بر نوعی جهان‌بینی خاص دلالت داشته و قابل نقل و اخذ و اقتباس بوده است.



مقیم دربار شاهی شد؛ آناکساگوراس (Anaxagoras) دانشمند ستاره‌شناس (سده ۵ ق.م) را، که خدا بودن ماه و خورشید و صور فلکی را منکر شده بود، به جرم بی دینی و دوستی با پارسیان به دادگاه خواندند، و او برای نجات جان خود به ایران گریخت.^{۱۴} اونوماکریتوس (Onomacritus) شاعر مکتب اورفئوسی و مفسر پیشگویی‌ها که به جرم تحریف برخی پیشگویی‌ها از آتن رانده شده بود به دربار شوش گریخت،^{۱۵} و حتی برخی از امیران خاندان‌های سلطنتی، چون خاندان الواد (Aleuad) تسالیا و پیسیستراتوس آتی (Pisistratus) به ایران مهاجرت کردند و خشایارشا را به حمله به آتن ترغیب می‌کردند.^{۱۶}

چند تن از نخستین حکمای یونانی، چون طالس و هراکلیتوس و کسنوفانس از مردم سواحل شرقی مدیترانه و در قلمرو حکومت هخامنشیان می‌زیسته‌اند، و برخی از مشاهیر علم و فلسفه یونان، چون فیثاغورس، دیمقراطیس، هروودوت و کسنوفون در سرزمین‌های ایرانی سیر و سفر کرده، و حتی گفته‌اند که فیثاغورس

دوران هخامنشیان، دربار شاهنشاه همواره چون مغناطیسی بود که با نیروی مقاومت ناپذیر یونانیان ناآرام و سرکش را به سوی خود می‌کشید، و راه شوش گذرگاه سیاستمدارانی چون الکیادس (Alcibiades) و سپهدارانی چون کسنوفون و فیلسوفان و هنرمندان بیشمار بود. انبوه سربازان یونانی مزدور در خدمت داریوش سوم بخش بزرگی از سپاهیان او در جنگ با اسکندر را تشکیل می‌داد... و چهار هزار تن از همین سربازان تا زمان مرگ او نسبت به او وفادار باقی ماندند».^{۱۷}

در شمار این گونه اشخاص می‌توان به چند تن اشاره کرد: هیپپاس (Hippias)، جبار آتن، در ۵۱۰ ق.م به دربار داریوش پناهنده شد؛ دیماراتوس (Demaratus)، شاه اسپارت، به دستگاه داریوش پیوست، و بعد از او، در لشکرکشی خشایارشا به یونان همراه او شد؛ تیمیستوکلس (Themistocles)، سردار دلیر یونانی، که در جنگ سالامیس سپاه ایران را شکست داد، سرانجام در کشاکش با رقیبان خود، ناچار از یونان گریخت و به دربار اردشیر اول پیوست؛ هیستیاوس (Histiaeus)، فرمانروای ملطیه، در لشکرکشی‌های داریوش از طرفداران او بود و چندگاهی نیز در شوش

از او اخرسده هجدهم و پس از آنکه آنکیتیل دوپرون ترجمه‌ای، هر چند ناقص و نارسا، از او ستابه زبان فرانسوی منتشر کرد، اهل علم و نظر در اروپا با مشابهت‌های حیرت‌انگیز میان پاره‌ای از عناصر فکری و جهان‌شناختی مندرج در بخش‌هایی از آن با آراء متفکران یونان باستان مواجه شدند. از او اخرسده نوزدهم بحث‌ها و مناقشات مربوط به تأثیر افکار ایرانی بر تحول فکر و جهان‌بینی فلسفی یونان بخش بزرگی از صحنه مطالعات ایران‌شناسی و یونان‌شناسی را دربر گرفت.

ایرانیان بوده، و در بخش‌های بزرگی از این منطقه یونانی‌زبان، چون کیدوکیه، فروگیا، لودیا، کاریا و پوتوس، که خاستگاه فرهنگ یونانی بودند، گروه‌هایی از ایرانیان ساکن بوده و در شهرها با یونانیان اختلاط و همسایگی داشته‌اند. مهاجران ایرانی دشت‌های لودیا را هیرکانیا می‌خواندند که نام یکی از سرزمین‌های شمالی ایران، یعنی گرگان کنونی بود. این احوال در دوره اشکانیان ادامه داشته، و این ناحیه از مراکز مهم فرهنگ و تمدن ایرانی و یونانی بوده و مهرپرستی از این حدود به جهان غرب راه یافته بود.

بنابر این مقدمات، کاملاً طبیعی است که داد و ستد و تأثیر و تأثر فرهنگی از هر دو سو برقرار و هر دو طرف از احوال و عقاید یکدیگر با خبر بوده باشند. گفته‌اند که هنگامی که خشایارشا به یونان لشکر کشیده بود در آبدرا (Abdera) یک‌چند مهمان پدر دیمقراطس (Democritus) شد، و در این مدت (که البته چندان دراز نبوه است) دیمقراطس جوان از مغان همراه خشایارشا الهیات و نجوم آموخت. وی بعدها در ایران به سیر و سفر پرداخت و کتابی بنام مگیکا (Magica) درباره آراء و آداب و رسوم ایران نوشت.^{۲۰} و گفته‌اند که پروتاگوراس سوفسطائی، که از شاگردان دیمقراطیس

و دیمقراطیس و پروتاگوراس از مغان ایرانی تعلیم گرفته بودند. هرودوت در ذکر وقایع تاریخی ایران و گزارش اوضاع و احوال آنجا، چنانکه گفته شد، چندین بار به اقوال آگاهان و راویان و دانشمندان ایرانی استناد می‌کند. گفته‌اند که ناپدری افلاطون به نام پوریلمپس (Pyrilampes) از کسانی بوده است که از آتن به سفارت به دربار ایران فرستاده می‌شده و مورد عنایت شاه ایران (اردشیر دوم؟) بوده و در دیداری که با شاه داشته یک جام زرین هدیه گرفته است.^{۲۱}

استرابون گوید که در کیدوکیه گروه کثیری از مغان ایرانی زندگی می‌کردند و

چند تن از نخستین حکمای یونانی، چون طالس و هرakلیتوس و کسنوفانس از مردم سواحل شرقی مدیترانه و در قلمرو حکومت هخامنشیان می‌زیسته‌اند، و برخی از مشاهیر علم و فلسفه یونان، چون فیثاغورس، دیمقراطیس، هرودوت، و کسنوفون در سرزمین‌های ایرانی سیر و سفر کرده، و حتی گفته‌اند که فیثاغورس و دیمقراطیس و پروتاگوراس از مغان ایرانی تعلیم گرفته بودند.

بود، نیز از مغان ایرانی تعلیم گرفته بود. فیلوسترآتوس (Philostratus) در کتاب زندگانی سوفسطائیان گفته است که پدر پروتاگوراس که از ثروتمندان آبدرا بود، خشایارشا را به خانه خود مهمان کرد از او اجازه گرفت که فرزندش نزد مغان به تحصیل نیردازد،^{۲۲} زیرا مغان دانش‌های خود را جز به فرزندان خویش نمی‌آموختند، مگر آنکه شاه آنان را به این کار مأمور می‌کرد. در همین لشکرکشی خشایارشا به یونان بود که به گفته دیوگنس لائرتی^{۲۳} (به نقل از رساله گم‌شده ارسطو درباره شاعران) انباذقلس (Empedocles) چکامه‌ای درباره عبور خشایارشا از هلسپونت سرود، که ناتمام ماند، و خواهر (یا دختر) انباذقلس آن را در آتش انداخت. شواهدی در دست است حاکی از اینکه برخی از ایرانیان به مدرسه افلاطون آمد و شد داشته، و طبعاً با افکار او آشنا بودند. و گفته‌اند که شخصی کلدانی از وابستگان آکادمی بوده و با افلاطون و اعضای آکادمی ارتباط مداوم داشته است، و کلبه در آن روزگار از مراکز مهم تعلیمات مغان بوده است.^{۲۴} چند تن از دوستان و شاگردان افلاطون کسانی بودند که با افکار و اعمال مغان ایرانی آشنا و طبعاً در جریان‌های فکری آن مرکز دخیل و مؤثر بودند: هرمدوروس (Hermodorus) نام زرتشت را «ستاره‌پرست»

آتشکده‌های بسیاری در آنجا وجود داشته است.^{۲۵} دیوگنس لائرتی از ارسطو نقل می‌کند که یکی از مغان که از سوریه به آتن آمده بود به سقراط خبر داد که مرگی موحش در انتظار اوست.^{۲۶}

هجوم اسکندر به سرزمین‌های ایرانی، و رسیدن یونانیان به مرزهای شرقی ایران و استقرار گروهی از آنان در آن نواحی موجب آمیزش عناصر یونانی و ایرانی شد، و تا مدت‌ها از این رهگذر میان شرق و غرب دنیای آن روزگار ارتباط نزدیک برقرار گردید. از سوی دیگر می‌دانیم که در دوره هخامنشیان نه تنها سواحل شرقی مدیترانه، بلکه سراسر آسیای صغیر در قلمرو حکومت

سخن گفتند. کساتوس (Xanthus) لودیائی، معاصر هروdot، در قرن پنجم کتابی دربارهٔ مغان به نام مگیکا (Magica) داشته که در آن به زمان زرتشت نیز اشاره کرده و آن را شش هزار سال پیش از آمدن خشایارشا به یونان گفته بوده است. هرمیپوس (Hermippus)، از دوستان افلاطون، کتابی دربارهٔ مغان به نام مگیکوس (Magicus) داشته و گفته‌اند که اوستا را، که دو میلیون پاره یا بیت منظوم بوده، دیده و خوانده است. آپیون (Apion)، هراکلیدس پونتوسی و سوتیون (Sotion) اسکندرانی هر یک کتابی دربارهٔ مغان داشته‌اند، و به ارسطو

معنی کرده و زمان او را شش هزار سال پیش از افلاطون گفته بود؛ اودوکسوس (Eudoxus) چون ارسطو مغان را بنیان‌گذاران فلسفه می‌دانست و چون ارسطو و هرمیپوس (Hermippus) و تتوپمپوس (Theopompus) به ثنویت ایرانی، یعنی روح خیر و روح شر (اورومزدس و اریمانیوس = اهرمزد و اهریمن) قائل بود؛ اودوکسوس و تتوپمپوس به پیروی از مغان به رستاخیز مردگان و حیات بعد از مرگ باور داشتند. به گفتهٔ تتوپمپوس، در آغاز خلقت نخست یکی از خدایان (روح خیر) سه هزار سال بر دیگری (روح شر) غلبه دارد. در سه هزار سال دوم دو نیروی خیر و شر با هم در جدال و ستیزند، و سرانجام نیروی شر مغلوب و نابود می‌شود، مردمان به نیکبختی کامل می‌رسند، نیازی به خوراک ندارند و جسمشان سایه ندارد.^{۲۴} هرمیپوس کتابی دربارهٔ مغان نوشته و فهرستی از آثار زرتشت تهیه کرده بود، و بربرها (پیگانگان، خصوصاً ایرانیان) را آغازگر فلسفه می‌دانست. فیلیپ اوپوسی (Philip of Opus)، شاگرد و منشی افلاطون بود، و او را نویسندهٔ رسالهٔ اپینومیس (Epinomis) (دیوگنس III. 37) افلاطون می‌دانند، که در آن

همانندی‌های آشکاری که میان نظریات متفکران غربی و آراء و افکار ایرانیان از سدهٔ ششم پیش از میلاد به بعد دیده می‌شود نزدیک‌تر و فراوان‌تر از آن است که بتوان همه را نادیده گرفت و یا به توارد و تصادف نسبت داد. خصوصاً آنکه آشنایی یونانیان با اندیشه‌های مغان امری مسلم است و بارها آنان خود از حکمت مغان سخن گفته و آن را ستوده‌اند. علاوه بر این، تحولات فکری و جهان‌شناسی در یونان سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد چنان ناگهانی و بدور از پیشینه‌های اساطیری همری و معتقدات دینی آنان بوده است که باید ناگزیر عامل و انگیزه‌های تازه را در آن دگرگونی‌ها دخیل و مؤثر دانست.

نیز کتابی دربارهٔ مغان به نام مگیکوس (Magicus) نسبت داده‌اند. تتوپمپوس (Theopompus) در کتاب فیلیپیکا (Philippica) شرح مفصلی دربارهٔ مغان آورده بوده که پلوتارخوس (Plutarchus) برخی از عقاید ایرانیان، از جمله تقسیم زمان به هزاره‌ها و کشاکش اهرمزد و اهریمن، را از آن نقل کرده است. اودموس (Eudemus) رودسی، شاگرد ارسطو، کتابی در تاریخ الهیات داشته، و نخستین اشاره به زروان‌پرستی ایرانی را از کتاب او نقل کرده‌اند. اودوکسوس (Eudoxus)، دوست دیگر افلاطون،

به اقتباس از دیگران اقرار شده و آمده است که «هر چه یونانیان از بربرها (ایرانیان) می‌گیرند آن را بهتر و کامل‌تر می‌کنند» (D ۹۸۷). اکیسیوخوس شاگرد دیگر افلاطون بوده است که رسالهٔ بنام او منسوب به افلاطون است، و در آن سقراط از قول یکی از مغان ایرانی بنام گوبریاس (Goberyas) از عقاید ایرانیان دربارهٔ حیات بعد از مرگ و پایان جهان سخن می‌گوید. هراکلیدس (Heraclides)، از شاگردان افلاطون، کتابی دربارهٔ زرتشت نوشته بود که از مراجع مهم نویسندگان بعد از او شد.^{۲۵} و حتی پیش از اینها، به گفتهٔ مؤلفان و نویسندگان یونانی، فرکودس (Pherecydes)، فیثاغورث، و هراکلیتوس (Heraclitus) به شرق سفر کرده و با فرزندان شرقی و مغان ایرانی صحبت و گفت‌وگو داشته‌اند.

در سده‌های پنجم تا سوم پیش از میلاد چند تن از سیاحان و دانشوران و فلاسفهٔ یونان یا کتاب‌های مستقل دربارهٔ مغان ایرانی نوشتند، و یا در سفرنامه‌ها و گردآوری‌های خود به تفصیل دربارهٔ مغان و آداب و آراء آنان

انسان و جهان آراء و اندیشه‌های خاص خود را داشته‌اند که با توجه به روابط گسترده‌ای که در میان بوده، بی شک در مراکز فرهنگی یونان و در میان اهل نظر مورد اعتنا بوده و در تحولات فکری مردم آن سرزمین اثر گذاشته است. چگونگی این اثرگذاری چندان روشن نیست، ولی از همان روزگار کسانی به مشابَهت‌ها میان برخی از آراء با نظریات فلاسفه یونان توجه یافته بودند، و اینکه از ارتباط چند تن از حکمای قدیم چون فرکودس، فیثاغورس، هراکلیتوس، دیمقراطیس و پروتاگوراس با مغان ایرانی، و حتی تعلیم گرفتن بعضی از اینان نزد مغان ایرانی سخن می‌گفته‌اند، حاکی از آن است که اینگونه تصوّرات و باورها از همان زمان‌ها در اذهان وجود داشته است. حتی در سده سوم میلادی، افلوپین، حکیم نوافلاطونی، به گفته فروریوس (Porphyrius)، همراه سپاه گوردیانوس به ایران آمد تا در آنجا با حکمت ایرانیان و هندوان آشنا شود، و در نتیجه همین گونه باورها بود که کلمنت



نقش برجسته بر دیوار آکروپولیس

در سیاحت‌نامه‌ای که به نام سفر به دور دنیا تألیف کرده بود، فصلی را به شرح احوال و افکار مغان اختصاص داده و در آن از حکمت مغان سخن گفته و او نیز زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از مرگ افلاطون دانسته بود. وی، چنانکه پلینی، مورخ رومی، از او نقل می‌کند، حکمت ایرانیان را مهم‌ترین و مؤثرترین مکاتب فکری و فلسفی می‌شمرده است. تتوپمپوس گفته‌های خود را درباره حکمت مغان، آراء فرزنانگان روزگاران پیشین خوانده بود، و ارسطو نیز در کتاب مابعدالطبیعه مغان ایرانی را در شمار فرزنانگان و حکیمان زمان‌های گذشته آورده و ثنویت فلسفی افلاطون را صریحاً متأثر از افکار آنان دانسته است. به گفته دیوگنس لائرتی، ارسطو کتابی در تاریخ فلاسفه پیشین نوشته بود و در آن مغان ایرانی را آغازگر تفکرات فلسفی به شمار آورده بود. کتسیاس، طبیب یونانی دربار اردشیر دوم، چنانکه یاد کرده شد، کتابی درباره ایران به نام پرسیکا (Persica) داشته که از میان رفته است، ولی در کتاب او نیز بی شک آگاهی‌های بسیاری درباره احوال فکری و آراء و عقاید ایرانیان مندرج بوده است که به یونانیان رسیده بود. جای تأسف بسیار است که از این همه آثاری که در زمان خود مجموعه بسیار بزرگی می‌ساخته است امروز جز عباراتی کوتاه که در تألیفات دوره‌های بعد نقل شده چیزی بر جای نمانده است.^{۲۶} اما با این همه، از همین اشارات مختصر و ضمنی به‌روشنی می‌توان دریافت که در آن روزگاران مردمان سرزمین‌های ایرانی، چون دیگر همسایگان خود، درباره

اسکندرانی می‌گفت که فیلسوفان فلسفه خود را از ایرانیان و سکائیان و مغان فراگرفته‌اند.^{۲۷}

گرچه از آغاز دوره هلنیستی تا سده‌های پنجم و ششم میلادی جریان‌های فکری و فرهنگی کلاً از غرب به سوی شرق بوده است، ولی در همین روزگار آئین مهرپرستی که در اصل از عقاید دینی ایرانیان سرچشمه می‌گرفته تا چند قرن سراسر اروپا را فراگرفته بود، و مانویت از غرب ایران تا اروپای شرقی و سواحل مدیترانه گسترش یافته و زمانی دراز همچون مهرپرستی رقیب بزرگ مسیحیت به شمار می‌رفت. در همین دوران، عناصر فکری و دینی ایرانی نه تنها در مذاهب گنوسی و هرمسی، بلکه در عقاید قوم یهود و نوشته‌های بین‌العهدین و طومارهای بحر میت اثرات ژرف بر جای گذارد.^{۲۸} گفت‌وگو

روح دارای فرشته نگهبانی است که او را تا جایگاه داوری همراهی و هدایت می‌کند سخن گفته و این تصورات را مربوط به تأثیر عقاید مزدپرستان شمرده بود. روشن است که این مطالب کلاً از اصول فرجام‌شناسی مزدپرستی است و در آثار مزدائی به تفصیل دیده می‌شود. ولی در چاپهای بعدی این آثار این مقدمه از آن برداشته شد. در سده‌های اخیر پژوهشگران مغرب‌زمین در باب این موضوع غالباً یا سکوت کرده‌اند، یا به انکار آن پرداخته، و یا کوشیده‌اند که آنرا کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند. ولی برخی دیگر چون لارنس میلز (Lawrence Mills)، ا. گوتزه (A. Götze) و رایتزن شتاین (Reitzenstein) به دفاع از آن پرداخته و کوشیده‌اند که موارد اخذ و اقتباس از آراء مزدائی در فرهنگ یونانی را نشان دهند. چنانکه گفته شد، نخستین طرفداران این نظر خود یونانیان بودند که مغان ایرانی را پیشروان تفکر فلسفی دانسته، و چنانکه گفته شد، فیثاغورس و دیمقراطیس و انبازقلس و پروتاگوراس و هراکلیتوس را شاگردان مغان و کلدانیان شمرده و از تأثیرات افکار اینان در مکاتب فیثاغوری و اورفئوسی سخن گفته‌اند. ده‌ها کتاب درباره زرتشت و مغان ایرانی و پارسیان و درباره آداب و رسوم آنان به قلم دانشمندان و مورخان یونانی نوشته شده است که برخی از آنها موجود است و از برخی دیگر قطعاتی روشن‌گر در آثار نویسندگان دوره‌های بعد بر جای مانده است، و حتی ارسطو خود کتابی بنام مگیکوس (Magicus) درباره مغان داشته (دیوگنس لائرتی،

درباره تصوراتی که عالم مسیحیت در سده‌های میانه از زرتشت و دین و آئین مغان داشته است نیز خود داستان دیگری است که در اینجا بدان نمی‌توان پرداخت.

اما مسئله ارتباط میان افکار ایرانی و فلسفه یونانی موضوعی است که در دو قرن گذشته اهمیت تاریخی خاص یافته و مناقشات و مباحثات فراوان برانگیخته است. از اواخر سده هجدهم و پس از آنکه آنکتیل دو پرون ترجمه‌ای، هر چند ناقص و نارسا، از اوستا به زبان فرانسوی منتشر کرد، اهل علم و نظر در اروپا با مشابهت‌های حیرت‌انگیز میان پاره‌ای از عناصر فکری و جهان‌شناختی مندرج در بخش‌هایی از آن با آراء متفکران یونان باستان مواجه شدند. از اواخر سده نوزدهم بحث‌ها و مناقشات مربوط به تأثیر افکار ایرانی بر تحول فکر و جهان‌بینی فلسفی یونان بخش بزرگی از صحنه مطالعات ایران‌شناسی و یونان‌شناسی را دربر گرفت. برخی از



هدایا آورندگان نوروز

محققان در اثبات این نظر کتاب‌ها و مقالات پژوهشی نوشتند (کروست، II. 424)^{۲۹} و گروه دیگری در رد و انکار آن قلم‌فرسائی کردند. لیکن با توجه به اشارات صریحی که در نوشته‌های بازمانده از سیاحان و نویسندگان و دانشمندان یونانی دیده می‌شود، انکار یا ناچیز شمردن این موضوع بی‌وجه و برخاسته از نوعی تعصب نژادی و ملی است.

از نمونه‌های اینگونه تعصبات یکی حذف مقدمه‌ای است که جوئت (Jowett)، مترجم معروف آثار افلاطون بر رساله فِدو (phaedo) نوشته بود. وی در این مقدمه درباره سرگذشت روح پس از مرگ، از داوری اعمال و پاداش و کیفر آنجهانی، و از اینکه روح پس از مرگ تن سه روز در اطراف آن طواف می‌کند (چنانکه در رساله کریتو، 44 آمده است)، و از اینکه هر

ارسطو در کتاب مابعدالطبیعه مغان ایرانی را در شمار فرزندان و حکیمان زمان‌های گذشته آورده و ثنویت فلسفی افلاطون را صریحاً متأثر از افکار آنان دانسته است

۱/۱ و ۸/۱) و در کتاب گم‌شده‌اش، درباره فلسفه، از اهرمزد و اهریمن و ثنویت خیر و شر سخن گفته، مغان را قدیمی‌تر از مصریان دانسته (به نقل دیوگنس، همانجا) و حکمت مغان را از تعالیم زرتشت شمرده است (پلینی، تاریخ طبیعی، ۳۰/۳).

ورنر ییگر درباره توجّه افلاطون به افکار یونانی، گوید که اشتیاق آکادمی به شناخت زرتشت همچون شیفتگی شوپنهاور به فلسفه هندوئی بود.^{۳۰} این سخن با آغاز تغییر و تحول فکری یونانیان در سده ششم پیش از میلاد، از جهان‌بینی اسطوری هُمّری به تفکر فلسفی و نگرش علمی به طبیعت سازگارتر است. جین هریسون،^{۳۱} دانشمند یونان‌شناس انگلیسی، آغاز این تحول را در همان زمان در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه و مقارن با تسلط ایرانیان بر آن نواحی دانسته و آشنائی متفکران یونانی با تعلیمات ایرانیان درباره طبیعت را انگیزه آن شمرده است. وی این انگیزه را در تحول هنر یونانی در این دوران نیز مؤثر دانسته است.

فرانسیس کرنفورد، استاد معروف فلسفه در دانشگاه کمبریج در کتاب از دین تا فلسفه گوید: «نظریه تأثیرات مستقیم ایرانی بر یونانیان در سده ششم پیش از میلاد را چه بپذیریم چه نپذیریم، هیچ پژوهشگر افکار اورفئوسی و

فیثاغورسی نمی‌تواند همانندی‌های میان آنها را با افکار دینی ایرانی نادیده بگیرد. این همانندی‌ها به اندازه‌ای نزدیک‌اند که نظر ما را، که آنها را نمودار و بیانگر تصویری یکسان از زندگی می‌دانیم، تأیید می‌کنند».^{۳۲} پروفیسور آنتون هرمان کروس، یونان‌شناس آمریکائی آلمانی اصل در کتاب ارسطو، پرتوی نو بر زندگی و برخی از آثار گمشده او، در حواشی مربوط به مطلبی که درباره هراکلیتوس و مناسبات او با افکار ایرانی نوشته است می‌افزاید: «در شرایطی که ذکر شد، اگر هراکلیتوس و برخی دیگر از فیلسوفان پیشین یونانی که از ایونیا برخاسته بودند با تعلیمات زرتشتی ارتباط نمی‌داشتند، چنین امری کمتر از معجزه نمی‌بود».^{۳۳} و مارتین نیلسون، یونان‌شناس سوئدی، در کتاب دینداری یونانی سخنی دارد که چگونگی این ارتباط و آشنائی را درست‌تر و روشن‌تر بیان می‌کند. به گفته او، «حتی در دوران‌های پیش از جنگ‌های ایران و یونان، تأثیرات شرقی سیل آسا به یونان روان شد، لیکن یونانیان به تهذیب و اصلاح و بازسازی آن پرداختند و آن را با روحيات هلنی همساز کردند».^{۳۴}



نقش‌برجسته - تخت جمشید

مطالب و شواهدی که نقل شد از یک سو روشن می‌سازد که انکار و ناچیز شمردن تأثیرات فرهنگ ایرانی در فضای فکری یونانی برخاسته از خام‌اندیشی و تعصب است؛ از سوی دیگر نمودار خلأ فکری جامعه یونانی آن روزگار و نیاز روحی مردمی است که از افسانه‌های خردناپذیر هُمیری و ساختار اسطوری دیانت نیاکانی بیزار و سرخورده شده‌اند. و باز از سوی دیگر حکایت از آن دارد که آنچه از شرق، و خصوصاً از ایران می‌رسیده با خواست‌ها و انتظارات طبقات متفکر جامعه سازگارتر و پذیرفتنی‌تر بوده است. کم‌دی‌های آریستوفانس و نقادی‌های او از اوضاع فکری و اعتقادی

پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی نشان داده‌است که حرکت فکری و فلسفی یونان در سده‌های یادشده که سرانجام با ظهور کسانی چون افلاطون و ارسطو به اوج رونق و باروری رسید، در اصل از شهرهای آسیائی یونان، چون ملطیه و افسوس، که با عوالم فکری و فرهنگی بابل و مصر و ایران در ارتباط نزدیک بوده‌اند، آغاز شد و از نواحی آسیائی به سرزمین‌های اروپائی رسید.

جامعه از شواهد گویای این احوال است.

در ادامه این گفتار باید بر سر سخن بازگردیم. دارمستتر، ایران‌شناس معروف و مترجم بزرگ اوستا در اواخر سده نوزدهم، نظریه غربی ایراد کرد که بی‌آنکه خودش بخواهد نظر و دلائل موافقان تأثیر آراء ایرانی بر فکر یونانی و یهودی را شدیداً تأیید می‌کرد. وی در مطالعات اوستائی خود به این نتیجه رسیده بود که گاتا‌های زرتشت مجموعه‌ای است جدید و ساختگی که مغان زرتشتی آنها را در سده‌های اولیه مسیحی بر اساس فلسفه نوافلاطونی و خصوصاً آراء فیلون یهودی اسکندرانی ساخته و پرداخته‌اند — نظریه‌ای که در همان زمان مورد انتقاد و حتی تمسخر مخالفان قرار گرفت، ولی در عین حال موجب شد که مسئله چگونگی ارتباط میان این دو قطب تاریخی و فرهنگی دوران قدیم به طور جدی‌تر مطرح گردد، و مجموع اخبار و اشاراتی که در نوشته‌های یونانی و لاتینی درباره زرتشت و مغان و آراء و افکار آنان آمده است از متون پراکنده گردآوری و مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. جکسن در کتاب زرتشت پیامبران ایران باستان (۱۸۹۸)، کارل کلمن در دو کتاب مهم و ارزشمند به نام‌های منابع تاریخ ادیان ایران (۱۹۲۰) و متون یونانی و لاتینی مربوط به دین ایرانیان (۱۹۲۰)، مولتون در کتاب دین زرتشتی قدیم، امیل بنونیست در دین ایرانی بر اساس متون عمده یونانی، بسیاری از این اخبار و نوشته‌های پراکنده را نقل و ترجمه کرده‌اند،

و سرانجام ژزف بیده و فرانتس کومون اغلب متون شناخته شده را به زبان‌های اصلی در دو جلد کتاب به نام مغان هلنی شده گرد آوردند و همراه با تحقیقات تاریخی دقیق منتشر ساختند.

از جمله مسائلی که در این مباحثات مطرح بوده و هست، یکی رابطه ثنویت ایرانی با ثنویت است که به صورت‌های مختلف در گفته‌های منقول از فرکودس، فیثاغورس، هراکلیتوس، انبادقلس (امپدوکلس)، انکساگوراس، و در محاورات افلاطونی دیده می‌شود. دوم موضوع اصل و مبدأ قرار دادن زمان بی‌کران (*chromos*) در آراء منسوب به فرکودس و در جهان‌شناسی اورفئوسی است، که همانندی آن با نظریه زمان بی‌کران زروانی (*Zorvan akorana*) آشکار است. سوم جهان‌شناسی هراکلیتوس و آراء او درباره لوگوس و آتش است، که با تصور اشته یا ارته (*aša/arta*) و بستگی آن با آتش در عقاید ایرانیان یکسان است. چهارم نظریات افلاطون درباره روح کیهانی، عالم معقول در برابر عالم محسوس، ازلیت و جاودانگی روح و تقدم آن بر ماده، تقسیم جامعه به طبقات سه گانه و تناسب و توازی آن با قوای نفسانی، و برخی آراء دیگر در محاورات افلاطونی که برای همگی آنها در اوستا و نوشته‌های زرتشتی نظریات مشابه موجود است. پنجم تناسب و توازی عالم صغیر با عالم کبیر در طب بقراطی و در بندهشن ایرانی و نوشته‌های زرتشتی دیگر. ششم تقسیم تاریخ جهان به ادوار و هزاره‌ها در نزد یونانیان و ایرانیان؛ و موارد بسیار دیگر، علاوه

بر آنچه از این لحاظ در آراء و عقاید یهودیان و مسیحیان و مکاتب گنوسی و هرمسی طومارهای بحر میت مورد بحث و نظر بوده است و در این فرصت کوتاه مجال ذکر همه آنها نیست.

از دیدگاه کسانی که افکار و آراء شرقی، خصوصاً ایرانی را در تحولات فکری یونان مؤثر می‌دانند، وجود اینگونه روابط و جریان‌ها در شرایط تاریخی آن زمان و با توجه به روابط سیاسی و نظامی و تجاری گسترده‌ای که از دو طرف برقرار بوده است، باید امری نه تنها ممکن، بلکه اجتناب‌ناپذیر شمرده شود. چنانکه قبلاً گفته شد، همانندی‌های آشکاری که میان نظریات متفکران یونانی و آراء و افکار ایرانیان از سده ششم پیش از میلاد به بعد دیده می‌شود نزدیک‌تر و فراوان‌تر از آن است که بتوان همه را نادیده گرفت و یا به توارد و تصادف نسبت داد. خصوصاً آنکه آشنایی یونانیان با اندیشه‌های مغان امری مسلم است و بارها آنان خود از حکمت مغان سخن گفته و آن را ستوده‌اند. علاوه بر این، تحولات فکری و جهان‌شناسی در یونان سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد چنان ناگهانی و به دور از پیشینه‌های اساطیری هُمیری و معتقدات دینی آنان بوده است که باید ناگزیر عامل و انگیزه‌ای تازه را در آن دگرگونی‌ها دخیل و مؤثر دانست.

مخالفان این نظرگاه تحول فکر و اندیشه را در یونان نتیجه نبوغ و قریحه ذاتی مردم آنجا می‌دانند، و می‌کوشند که همانندی‌ها را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند و بیشتر بر وجوه اختلاف و تفاوت تکیه کنند. برخی از آنان، که

وجوه مشابهت‌ها را انکارناپذیر می‌بینند، آنها را بقایای مواریت مشترک، و بازمانده از اعصار و ادواری که اقوام آریائی آسیائی و اروپائی پیش از جدائی‌ها و مهاجرت‌ها با هم زندگی می‌کردند دانسته‌اند، ولی نمی‌گویند که چرا پیش از دورانی که ارتباط تاریخی روشن و گسترده میان ایرانیان و یونانیان برقرار شد اینگونه افکار و تصورات در میان یونانیان دیده نمی‌شود. برخی دیگر گفته‌اند که آنچه سیاحان و مؤلفان سده‌های پنجم و چهارم و سوم پیش از میلاد (چون گزانتوس، هریوس، تتویمپوس، اودوکسوس، اتودموس و دیگران) درباره ایرانیان و عقاید و آراء مغان آورده‌اند، و اشاراتی که به ارتباط فیلسوفان قدیم با مغان ایرانی نقل و روایت شده است، غالباً در نوشته‌های کسانی چون پلوتارخوس، پلینی، دیوگنس لائرتسی، کلمنت اسکندرانی، پرفوریوس، پروکلس، دمسکیوس دیده می‌شود، که همگی چند قرن بعد از آن زمان‌ها می‌زیسته‌اند، و طبعاً به گفته‌ها و روایاتشان اعتمادی نیست. ولی این معترضان فراموش کرده‌اند که تمامی آگاهی‌هایی که درباره فلاسفه پیش از عهد سقراط در دست است، و تمامی گفته‌هایی که از کسانی چون هراکلیت و فیثاغورس گردآوری شده است، یکسره از نوشته‌های همین مورخان و مؤلفان متأخر برداشته شده و اساس تاریخ فکر و فلسفه و «فرهنگ» یونان قدیم قرار گرفته است. و نمی‌توان گفت که در روایات و منقولات ایشان آنچه مربوط به یونان است درست، و آنچه مربوط به ایران است نادرست و قابل تردید است.

باز گفته می‌شود که مبنای تطبیق و مقایسه نظریات و آراء جهان‌شناسی یونانی و ایرانی غالباً نوشته‌های متأخر زرتشتی به زبان پهلوی است که به دوره ساسانی تعلق دارند و کلاً در قرون اولیه اسلامی نوشته شده‌اند، و معلوم نیست که تا چه اندازه اصالت ایرانی دارند و تا چه حد از منابع یونانی و هندی اخذ و اقتباس

شده‌اند. در این مورد نیز باید یادآور شد که اولاً بخش بزرگی از اوستائی که در آن روزگار در دست بوده، امروز از میان رفته است، و آنچه موجود است تنها بخش کوچکی از آن است. ثانیاً بیشتر مطالب مندرج در همین نوشته‌های زرتشتی متأخر نقل و شرح مطالبی است که در اوستای قدیم موجود بوده (چنانکه اساس کتاب بندهشن بر دامداد نسک گمشده اوستا مبتنی است) و در اوستای کنونی نیز صورت مجمل آنها غالباً دیده می‌شود، و بسیاری از نکات و مشابهت‌های مورد بحث و نظر را در همین مقدار از

استرابون گوید که در کپدوکیه گروه کثیری از مغان ایرانی زندگی می‌کردند و آشکلهای بسیاری در آنجا وجود داشته است. دیوگنس لائرتی از ارسطو نقل می‌کند که یکی از مغان که از سوریه به آتن آمد بود به سقراط خبر داد که مرگی موحش در انتظار اوست.

در محیط‌های دیگر به درجات عالی تکامل و تعالی اجتماعی رسیده باشد. شکوفائی ناگهانی فرهنگی یونانی در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد نیز بیرون از این حکم کلی نبوده و نیست؛ و پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی نشان داده است که حرکت فکری و فلسفی یونان در سده‌های یادشده که سرانجام با ظهور کسانی چون افلاطون و ارسطو به اوج رونق و باروری رسید، در اصل از شهرهای آسیای یونان، چون ملطیه و افسوس، که با عوالم فکری و فرهنگی بابل و مصر و ایران در ارتباط نزدیک بوده‌اند، آغاز شد و از نواحی آسیایی به سرزمین‌های اروپایی رسید.

پانویس‌ها

1. Cf. Jairazbhoy, R.A., *Foreign Influence in Ancient India*, Bombay, 1963, p.41; Olmstead, A. T., *History of the Persian Empire*, Chicago, 1959, p.144.

۲. امیرمهدی بدیع در کتاب اول یونانیان و بربرها - روی دیگر تاریخ (ترجمه احمد آرام، نشر پرواز، تهران، ۱۳۶۴) بر این گونه نگرش‌های غربی تأکید دارد.

A. M. Badi', *Les Grecs et les Barbares, l'autre face de l'histoire*, Payot, 1963.

۳. آنچه از آثار فرهنگی و تمدنی مردمان بومی سرزمین‌های ایرانی پیش از ورود آریانیان در نواحی مختلف ایران بدست آمده است هنوز چنانکه باید مورد تحقیق و بررسی تاریخی و باستان‌شناسی قرار نگرفته، ولی از آثار و نمونه‌های کشف شده چنین برمی‌آید که بومیان این نواحی نیز مانند جوامع ساکن در سواحل رود سند (هاراپا و مهنجودارو) و سومریان و بابلیان و ایلامیان و بومیان اولیه جزایر اژه و سواحل مدیترانه، مردمانی شهرنشین و کشاورز و دامدار بوده و مصنوعات و آثار فرهنگی پیشرفته‌تری داشته‌اند.

اوستا که در دست است می‌توان بازشناخت. هرچند که تأثیر افکار یونانی در آثار فکری و هنری ایران در دوره‌های اشکانی و ساسانی امری است مسلم و انکارناپذیر، لیکن چگونگی عناصر یونانی در فرهنگ ایرانی به گونه‌ای است که قابل تشخیص و تمییز است و به آسانی شناخته می‌شود.

به گمان برخی از مخالفان، اینکه هراکلیتوس و افلاطون و دیگران خود به تصریح نمی‌گویند که به اندیشه‌های ایرانی نظر داشته‌اند، دلیل بر آن است که چنین ارتباط و تأثیر و تأثری در میان نبوده است. گوئی چنین می‌پندارند که راویان اخبار و نویسندگان آثار علمی و فلسفی یونان قدیم نیز باید همچون مؤلفان امروزی در هر مورد به منابع و مآخذ آگاهی‌های خود اشاره کرده باشند، و چون چنین نکرده‌اند پس اخذ و اقتباسی در کار نبوده است. و باز گوئی چنین می‌پندارند که باید نظریات مشابه از دو طرف جزء به جزء با هم مطابق و مطالب و معانی عیناً همان‌هایی باشند که در سوی دیگر بوده است، و چون چنین نیست پس تحولات فکری در یونان آن روزگار امری خودجوش و درونی بوده، و عوامل خارجی در آن دخالت بنیادی و مؤثر نداشته‌اند. اما آنچه در این بحث و نظرها معمولاً نادیده گرفته می‌شود آن است که اولاً در آن روزگاران خبرها و آگاهی‌ها دهان به دهان نقل می‌شده، و رسانندگان خبرها دیده‌ها و شنیده‌ها را بر حسب دریافت‌ها و باورهای خود روایت می‌کرده‌اند، و طبعاً صورت اصلی مطالب در نقل و روایت از زبانی به زبان دیگر و از عوالم اعتقادی بومی به محیط فکری بیگانه دستخوش دگرگونی و تفاوت‌های کلی می‌شده است. خصوصاً آنکه اینگونه موضوعات در شرق جزو باورها و تصورات دینی مردم بوده و غالباً در قالب اسطوره آورده می‌شده، و چگونگی بیان و برداشت، و حتی شکل اسطوری آنها در همه مذاهب و فرقه‌ها یکسان نبوده است، چنانکه مثلاً ثنویت ایرانی در گاتا‌های اوستا، در وندیداد، در نوشته‌های پهلوی، و نیز در زروان‌پرستی و در مانویت عیناً یکسان نیست، و از لحاظی که ذکر شد با هم تفاوت‌های اساسی دارند.

شک نیست که تحولات فکری یونان از سده ششم به بعد از نبوغ ذاتی و قدرت خیال و اندیشه و خلاقیت متفکران آن سرزمین سرچشمه می‌گیرد، ولی با این همه انکار یا نادیده گرفتن تأثیرات و انگیزه‌هایی که در دگرگون شدن جهان‌بینی آن مردم دخیل و در شکل نو گرفتن افکار مؤثر بوده است، کاری است که با واقعیت‌های تاریخی در تعارض است و حکایت از تعصب و یکسونگری دارد.

همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ جهان از گفت‌وگو و دادوستد با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر پدید آمده و رشد و ارتقا یافته‌اند، و هیچ جامعه پیشرفته و تاریخ‌سازی نبوده است که خود به خود و بدون ارتباط و پیوند خوردن با جوامع دیگر و بدون برخورداری از آثار و نتایج فکر و عمل انسانی

- Cumont, *Les Mages Hellénisés*, vol. I; *The Oxford Classical Dictionary*.
27. Clement of Alexandria, *The Exhortation to the Greeks*, Loeb Collection, chap. V, pp.147 - 149.
۲۸. نک. کتاب‌شناسی خرد و اندیشه ایران باستان در فرهنگ غرب، تألیف فریده رازی، مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی، انتشارات الهدی، ۱۳۷۹، فصلهای ۳ و ۴. و نیز
- F. Mojtabāi, «The Iranian Baekground of the Judeo-Christian Concept of «rāz»/mysterium», در یادنامه دکتر مهرداد بهار، به کوشش امیرکاووس بالا‌زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۳۴۳-۳۷۲.
29. Chroust, Anton-Hermann. *Aristotle, New Light on his Life and Some of his Lost Works*, Vol. II., p.424, London, 1973.
30. Jaeger, Werner, *Aristotle...*, pp. 132 - 134, Oxford University Press, 1962; idem, "The interest of the Academy in Zoroaster and the Chaldean dualism", in *Journal of Religion*, 18 (1938), pp. 128 - 131.
31. Harisson, Jane, *Themis, a study of the social origins of Greek religion*, pp. 461, 465 - 6. London, 1963.
32. Cornford, F.M., *From Religion to Philosophy*, p.176, New York, 1957.
33. Chroust, *op. cit.*, p. 427.
34. Nilsson, Martin P., *Greek Piety*, p.138. New York, 1969.
4. Ackroyd, P. R., *Israel under Babylon and Persia*, Oxford, 1970. pp. 197- 8.
۵. استر، ۱۹/۱. در کتاب دانیال (۹۸/۶) نیز از قانون مادها و پارس‌ها یاد شده است.
۶. اشعیا، ۱۳-۱/۴۵، و نیز عزرا ۳-۱/۱. نگاه کنید به مقاله من «ذوالقرنین: کورش یا اسکندر»، در کورش و ذوالقرنین، به کوشش عسکر بهرامی، از انتشارات مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۴۸-۵۰.
7. Diogenes Laertius, *Lives of Eminent Philosophers*, Loeb Classical Library, VI. 2.
8. Ibid. VI. 18.
۹. در رساله الکلیادس (120D-E) سقراط اسپارتیان (لاکدامونیان) و شاهان پارس را «بنابر قول مشهور» از یک نسل و هر دو را فرزندان زئوس می‌داند. بنابراین قول، شاهان هخامنشی فرزندان هخامنش، و مردم اسپارت از نسل هراکلس (هرکول) بوده‌اند، و این هر دو سرانجام به پرسئوس (Perseus)، و از طریق او به زئوس می‌رسند. به گفته سقراط (121A-120E) نسل پارسیان از نسل یونانیان برتر است، زیرا آنان نسل به نسل از شاهان بوده‌اند، و برخی از این شاهان بر تمامی آسیا حکومت داشته‌اند، چنانکه امروز هم دارند.
۱۰. نک. افلاطون، نوامیس، ۶۹۷/۳.
۱۱. به نظر فریدلندر، تفاوتی که میان آتن اولیه و آتلانتیس اسطوره‌ای در رساله کریتاس به نظر می‌رسد همان تفاوتی است که میان دموکراسی آتن و ایران شاهنشاهی دیده می‌شود. آتلانتیس اسطوره‌ای جزیره‌ای بود که به سبب گنهکاری و فساد مردم آن سرانجام در اقیانوس غرق و نابود شد.
- Friedlander, P., *Plato*, New York, 1958, pp. 200 -203.
۱۲. کرسوس پس از شکست از کورش محکوم به مرگ شده بود و باید در آتش سوزانده می‌شد. وی در پیش توده هیزم شعله‌ور، سه بار نام سولون، حکیم و قانونگذار یونانی را با صدای بلند بر زبان آورد. کورش پرسید که سولون کیست و مقصود او چیست؟ گفت که وی در دوران سلطنت خود را نیکبخت‌ترین مردم جهان می‌دانست، و در دیداری که با سولون داشت از او پرسیده بود که نیکبخت‌ترین مردم جهان کیست. سولون سه کس را نام برده و در پایان به او گفته بود که نیکبخت‌ترین مردم کسی است که سرانجام نیکبخت باشد، و اکنون می‌بیند که سرانجام شومی در انتظارش بوده است. این رویداد در کورش اثر می‌کند، کرسوس را می‌بخشد و او را با خود به اکباتان می‌برد. وی تا پایان عمر کورش از دوستان او بود و پس از مرگ کورش با کمبوجیه در لشکرکشی به مصر همراه شد (داستان را در تاریخ هردوت، ۳۰/۱ بعد ببینید).
13. Legge, Francis. *Forerunners and Rivals of Christianity*, New York, reprint 1964, p. 7 and note.
14. *The Oxford Classical Dictionary*, London, 1949. s.vv.
15. Herodotus, VII. 6.
16. Ibid.
17. Platthy, Jenö, *Plato: A Critical Biography*, Federation of International Poetry Association, Santa Claus, 1990, p. 26.
18. Cf. Moulton, J. H., *Early Zoroastrianism*, London, 1913, pp. 408 -9.
19. Diogenes Laertius, *op. cit.*, II. 45.
20. Diogenes Laertius, IX. 34; Cf. Olmstead, A. T., *History of the Persian Empire*, Chicago, 1948, p.333.
21. Cf. Bidez. J. et Cumont, F., *Les Mages Hellénisés, Zoroastre, Ostanès et Hystaspe*, 2 Vols., 1938, p. 167 et note.
22. *Op. cit.*, VIII. 57 - 58.
23. Jaeger, W., *Aristotle : Fundamentals of the History of his Development*. Oxford Univer. Press, 1950, p. 132.
24. Cf. Moulton, 403 - 405.
25. Cf. Anton - H. Chroust, *Aristotle ...*, vol. II. p. 430, London, 1973.
۲۶. درباره این اشخاص نگاه کنید به کتاب‌های زیر:
- Diogenes laertius, *op. cit.*; J. H. Moulton, *Early Zoroastrianism*, J. Bidez et F.